

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محسن نوربخش  
۰۶ دسمبر ۲۰۱۴

## باز نویسی بیانیه مأموریتی وزارت دفاع امریکا – پنتاگون و ظهور دولت اسلامی عراق و شام – داعش

این روزها در همه رسانه های کشور های مختلف صحبت از جنایات وحشیانه به نام داعش هست. کسانی که به راحتی اعدام های دسته جمعی صحرائی می کنند، زنان را به بردگی می گیرند، بیرحمانه سر می برند و سر های بریده شده قربانیان خود را به وحشیانه ترین وجهی به نمایش عموم می گذارند. هم چنین به دنبال ظهور داعش، شاهد هستیم که همه رسانه های امپریالیستی در تلاش اند تا هویت ویژه ای به این پدیده نو ظهور داده و این نیرو را به عنوان دشمن اصلی بشریت به افکار عمومی معرفی کنند. برای درک چرایی شکل گیری و رشد داعش و ماهیت آن و دست هایی که پشت سر آن می باشند، لازم است کمی به عقب برگردیم.

بعد از پایان جنگ دوم جهانی و آغاز "جنگ سرد" در سال ۱۹۴۷، امپریالیسم امریکا به بهانه جلوگیری از اشاعه "کمونیسم" و دفع خطر "سرخ"، هر ساله میلیارد ها دالر خرج ارتش عریض و طویل خود می کرد و تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، با تجاوز به خاک کوریا، ویتنام، لائوس و کامبوج... و ده ها جنگ دیگر و با ریختن هزار ها تن بمب بر سر مردم آن مناطق، کارخانه های اسلحه سازی و صنایع وابسته به آن کمپانی ها را برای سال های سال غرق در سود های کلان می نمود. اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که تا آن زمان از طرف امپریالیست ها به عنوان سمبل یک کشور "کمونیستی" تبلیغ می شد و زمانی که با ارزیابی جدید امپریالیسم امریکا، روسیه نه به عنوان دشمن بلکه به عنوان یک رقیب به جرگه آن ها پیوست، شهرک پنتاگون به "دشمن شماره یک" دیگری نیاز داشت تا بودجه های رسمی و علنی سالانه خود را که تنها در سال گذشته، یعنی در سال ۲۰۱۳، بیش از ۷۱۶ میلیارد دالر بوده است، توجیه کند. این دشمن جدید بنیادگرای اسلامی بود. به خصوص که امریکائی ها در اواخر دهه هفتاد میلادی و آغاز دهه هشتاد، یعنی قبل از سقوط شوروی با مسلح کردن مجاهدین اسلامی و دسته های گوناگون اسلام گرایان در پاکستان و افغانستان، آن ها را برای مبارزه با شوروی پرورش داده و مسلح کرده بودند.

برای این که نام این دشمن جدید در افکار عمومی جا بیفتد و توجیه جنگ ها و لشکر کشی های بعدی برای امپریالیسم امریکا امکان پذیر گردد، به رویداد بزرگی چون حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ نیاز بود که در طی آن دو آسمانخراش "مرکز تجارت جهانی" و چهار ساختمان هم جوار آن ها، هم زمان از بین رفتند و به این بهانه به دولت امریکا امکان داده شد تا جنگ با "تروریسم جهانی" و مبارزه با بنیادگرای اسلامی را در صدر اهداف پنتاگون قرار دهد. به دنبال این رویداد دولت بوش و امپریالیسم امریکا، اسامه بن لادن را "مسئول" حادثه یازدهم سپتمبر معرفی کرده و در تاریخ

هفتم اکتوبر همان سال ، یعنی بعد از گذشت کمتر از یک ماه از وقوع آن حادثه ، به بهانه دستگیری او به افغانستان لشکر کشی کرد و با سرنگونی دولت دست نشانده طالبان، ضمن حضور نظامی مستقیم در این کشور به تدریج دولت حامد کرزی را شکل داد تا ضمن پیشبرد سیاست های ستراتیژیک خود در افغانستان و منطقه ، هم چنین شرایط را برای غارت هر چه بیشتر منابع زیرزمینی افغانستان که شامل معادن مواد فلزی کمیاب از قبیل لی تیوم ، نیوبیوم ، مولیب دنوم (که در ساختن قطعات کامپیوتر از آن فلزات استفاده می شود) ، کُبالت ، آهن ، طلا ، مس و سنگ های با ارزشی مثل زمرد، یاقوت و فیروزه می باشد، فراهم سازد. منابعی که ارزش آن ها تا بیش از یک تریلیون دالر ارزیابی شده اند. روشن است که سلطه بر افغانستان شرایط را برای استفاده از منابع زغال سنگ ، گاز طبیعی و نفت سرشار آن ناحیه نیز تسهیل می کند.

اگر چه لشکر کشی به افغانستان منجر به دستگیری اُسامه بن لادن نشد اما بر آتش بحرانی دمید که امپریالیسم امریکا برای پیشبرد سیاست های خود که حالا تحت عنوان جنگ بی پایان با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی آن ها را تعریف می کرد ، به آن نیاز داشت. یک سال و نیم بعد از حمله به افغانستان ، امپریالیسم امریکا به رهبری بوش، این بار به بهانه وجود "سلاح های کشتار جمعی" و "ارتباط دولت عراق با القاعده و اُسامه بن لادن" ، ولی در واقع برای پیشبرد سیاست امریکا در قرن بیست و یکم و تحکیم سروری این کشور بر جهان و به حاشیه راندن رقبائی مثل روسیه ، فرانسه و المان و هم چنین دستیابی به سهم هر چه بیشتر از منابع نفتی و گازی عراق برای خود ، در نوزدهم مارچ سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد و رژیم دیکتاتوری صدام را در یک جنگ بیست و یک روزه از میان برداشت و چندی بعد هم ، دولت دست نشانده ای را بر سر کار آورد. جرج بوش در اول ماه مه همان سال ، یعنی فقط دو - سه ماه پس از شروع جنگ ، بر روی عرشه ناو هواپیمابر "یواس اس آبراهام لینکلن" رفت و در زیر یک بنر بزرگ که بر روی آن نوشته شده بود "مأموریت به اتمام رسید" ، اعلام کرد که بخش اعظم جنگ در عراق به پایان خود نزدیک شده است. ادعائی که خیلی زود با درخواست پنتاگون مبنی بر افزایش شمار سربازان امریکائی در عراق نادرستی اش در مقابل چشم همگان قرار گرفت. تنها در سال ۲۰۰۷ ، یعنی چهار سال بعد ، پنتاگون خواهان اعزام سی هزار سرباز تازه نفس دیگر شد تا بتواند کنترل شهر های دیگر عراق هم چون فلوجه ، رمادی و حدیثه در ناحیه انبار را به دست بیاورد. با رجوع به این واقعیات ، این حقیقت آشکار می شود که اگر چه جنگ در افغانستان و در عراق ، هر کدام به شکلی با دستاویز مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی توجیه شده اند ، اما در عمل باعث تقویت و گسترش آن پدیده ها گشته اند.

البته آمار دقیقی از کلّ تعداد کشته شدگان مردم افغانستان و عراق در دست نیست ، ولی از شروع اشغال عراق توسط ارتش امریکا در سال ۲۰۰۳ تا خروج آن در سال ۲۰۱۲ ، یعنی برای مدت نُه سال ، در تخمین محافظه کارانه ای که زده شده است، آمار کشته شدگان در عراق بین ششصد - تا هفتصد هزار نفر اعلام شده است. چه بسا تعداد واقعی حتی بیشتر از یک میلیون نفر زن و مرد و کودک باشد که جان خود را در برنامه های جنگ طلبانه گروه چینی - رامزفیلد از دست دادند. آمار سربازان امریکائی که در جنگ عراق کشته شده اند تا به حال ۴۴۹۳ نفر بوده است. این رقم در افغانستان ۲۳۵۰ نفر می باشد. اگر چه پنتاگون تعداد دقیق سربازان زخمی شده در جنگ های افغانستان و عراق را مخفی نگاه می دارد، ولی سایت اینترنتی وزارت دفاع امریکا این تعداد را بیش از پنجاه و دو هزار نفر اعلام کرده است.

در سی و یکم مارچ ۲۰۰۴ ، وقتی که چهار سرباز قراردادی کمپانی "بلک واتر" در شهر فلوجه کشته شده و اجساد سوخته شده آن ها به دار آویخته شدند ، بوش در انتقام از این کار ، به تفنگداران دریائی امریکا دستور قتل عام مردم فلوجه و سوزاندن پوست و گوشت زنده زنده آن ها با مواد کیمیائی فسفر سفید را داد. گلوله های اورانیوم تُهی شده ای

که ساختمان های شهر فلوجه را با خاک یکسان کردند برای چندین نسل ، سرطان زا بوده و باعث ناهنجاری های باروری و زایمانی و ناقص به دنیا آمدن نوزادان در میان مردم فلوجه و سایر شهر های عراق شده است.

اما در جنگ بی پایان با تروریسم جهانی و به اصطلاح "مبارزه" با طرفداران القاعده و باقی مانده های طالبان در افغانستان از یک طرف و "جنگ" با به اصطلاح "شورشیان" عراقی که بیشتر آن ها از بعضی های باقی مانده از ارتش شکست خورده صدام حسین و عمدتاً سنی مذهب هستند ، از طرف دیگر ، برای پنتاگون و ماشین ارتشی امریکا ، یک معضل "ماهوی" ایجاد کرد. چرا که آن ها ادعای جنگ با تروریسم بنیادگرایی اسلامی را در صدر اهداف خود قرار دادند ولی عملاً نمی توانستند با تانک های برادلی و آبرامز و موشک های تاماهاوک ، ساخت کارخانه های مک دانلد داگلاس ، ری تیان و جنرال داینامیکس که برای جنگ های متعارف ساخته می شوند ، به جنگ با به اصطلاح "تروریست" های غیر نظامی بمب سازی که در میان جمعیت شهر ها و ساکنین آن کشور ها زندگی می کنند ، بروند.

البته در این راستا ، نقش درون ها یا هواپیما های بی سرنشین در کشتار مردم بی گناهی که در همسایگی فرد به خصوصی زندگی می کردند ، با بمب هائی که با لیزر هدایت می شوند ، بالا گرفت. اما به زعم پنتاگونی ها ، برای نابودی "تروریست" های ناشناس و به دنبال آن ها در به در ، در پستو ها و زیرزمین های خانه های گلی دهکده ها و روستا های دور افتاده افغانستان و عراق گشتن ، با نقش و ساختار ارتش امریکا که بر مبنای جنگ با توپ و تانک و هواپیما های بمب افکن برای جنگ های متداول و متعارف با دشمنی که مجهز به وسائل مشابه تجهیزات خودشان می باشد ، ساخته و پرداخته شده است ، همخوانی ندارد.

با لشکر کشی امپریالیست ها به افغانستان ، جنگی که تا هنوز هم ادامه دارد ، آن ها با مقابله نظامی با طالبان که دارای ارتش منسجمی بوده باشد ، روبه رو نبوده و نیستند و هم چنین سقوط سریع بیست و یک روزه ارتش به اصطلاح منسجم عراق با گارد ریاست جمهوری صدام حسین هم اگر به کنار گذاشته شود ، رشد تاکتیک های مبارزاتی پارتیزانی این به اصطلاح "شورشیان" و "تروریست ها" در افغانستان و عراق (که به خاطر عدم واژه مناسب تری برای تعریف ماهیت واقعی آن ها ، در این نوشته از آن ها به همان اسم "شورشی" و یا "تروریست" یاد می شود) که شامل بمب های دست ساز کنار جاده ای ، کارگذاری و انفجار بمب در اتوموبیل ها ، بمب گذاری های انتحاری می باشند ، بسیاری از ایده لوگ های پنتاگون را به بررسی مجدد نقش ارتش امریکا در جنگ های "ضد شورشی" و بیان تعریف جدیدی از ماهیت و عملکرد این ماشین عظیم نظامی وادار کرد.

یکی از نظریه پردازان پنتاگون ، به نام جان ناگل - یک سرهنگ بازنشسته ارتش امریکاست که تا به حال سه کتاب نوشته و چاپ کرده است. کتاب اول او به نام "یاد بگیریم با چاقو سوپ بخوریم: درس های ضد شورشی از مالایا و ویتنام" (۱) ، درس گیری از شیوه های "ضد شورشی" غیر متداول ارتش انگلستان در مبارزه و سرکوب وحشیانه چریک های کمونیست مالیزیا در مستعمره آن زمان بریتانیا به نام مالایا (۱۹۴۶ - ۱۹۶۰) و هم چنین تجربیات حاصله از جنگ ارتش امریکا با ویت کنگ های کمونیست در ویتنام شمالی (۱۹۵۹ - ۱۹۷۵) ، می باشد. وی فارغ التحصیل مدرسه نظامی وست پوینت امریکا و دانشگاه آکسفورد انگلستان است که بعد از هشت سال مطالعه و تحقیق و کسب تخصص در مورد جنگ با "پارتیزان ها" یا "شورشیان" ، کتاب مذکور را چاپ کرده بود. یک سال بعد از چاپ آن کتاب ، یعنی در سال ۱۹۹۱ ، وی در جنگ اول امریکا با عراق به نام عملیات "طوفان صحرا" شرکت کرد و برای بار دوم هم در عملیات "آزادی عراق" از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ به عنوان فرمانده یک گردان تانک در شهر خالديه که بین فلوجه و رمادی ، در جایی که به نام "ثلث سنی" در ناحیه انبار واقع شده است با سنی ها یا با دشمنانی که به قول او حتی صورت آن ها برای ما سربازان ارتش امریکا هویدا نبود ، جنگید. وی و هم نظران او در پنتاگون معتقد هستند که بزرگترین عاملی که آینده ارتش امریکا را تهدید می کند جنگ نامتعارف با تروریست ها و شورشیان است. وی در

سال ۲۰۰۴ توسط پل ولفوویتز که در آن زمان با سمت معاونت وزیر دفاع، در پنتاگون به سر می برد، به پنتاگون فرا خوانده شد. در آن جا، جان ناگل به عنوان یکی از ایده لوگ های پنتاگون از طرف جنرال دیوید پترائوس مأموریت گرفت تا با همکاری فرد دیگری، با استفاده از تخصص آکادمیک خود در مورد جنگ های ضد پارتیزانی گذشته نه چندان دور (انگلیس ها در مالایا و امریکائی ها در ویتنام) و تجربه جنگی شخصی خود با "شورشیان" سنی عراقی، "دکترین" نقش و وظیفه ارتش امریکا در رابطه با مبارزه "ضد شورشی" را بازنویسی کند. او قسمت های منزه شده کتابچه ارتش را در کتابی به نام "راهنمای میدان نبرد ضد شورشی ارتش/سپاه تفنگداران دریائی"، در سال ۲۰۰۷ به چاپ رساند. (۲) کُنه نوشته های او برای پنتاگون، بعد از بازنشستگی او از ارتش، در کتاب سوم او تحت عنوان "جنگ های چاقویی: خاطراتی از جنگ مدرن، در تئوری و عمل" (۳) به چاپ رسیده است که انعطاف در عملکرد ارتش امریکا به عنوان بزرگترین ارتش جهان با قابلیت جنگی کلاسیک و توانمندی آن در مبارزه "ضد شورشی" با تروریست های بمب ساز را توضیح می دهد.

جنایتکاران برنامه ریز پنتاگون معتقد هستند که برای شکست و نابودی خیل "شورشیان" که در میان جمعیت شهر ها زندگی می کنند و چهره آن ها برای ارتش امریکا هویدا نیست، اول باید به آن ها هویت نظامی داد تا بتوان "افراد دشمن" را از غیر نظامیان تشخیص داده، تا با آن ها به مبارزه برخاست و آن ها را نابود کرد. البته، اگر چه نیاز امپریالیست ها این هست که مدت این مبارزه با تروریست ها "بی پایان" باشد ولی تا ایجاد "دشمن شماره یک" بعدی، دست و پنجه نرم کردن با آن ها حداقل برای چندین و چند سال عملاً به طول بکشد! به زعم نظریه پردازان خون ریز وزارت دفاع، باید برای عناصر منفرد بمب ساز و دار و دسته های بی نام و نشان تروریستی موجود و پراکنده- از-هم آن ها، آن چنان ظرف و محملی ایجاد شود که همه آن تروریست ها رهبری یک نفر را قبول کرده و در زیر پرچم او گرد هم بیایند تا همه آن ها هویت مختص به خود را به عنوان یک "دشمن واحد" پیدا کنند. ظهور داعش به عنوان یک گروه بنیادگرای اسلامی و پیوستن سایر نیروهای اسلامی دیگر به آن، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی و رشد نسبتاً سریع لشکر دولت اسلامی در قلمرو عراق و "شام" یا همان سوریه را از این منظر می توان توضیح داد.

با نگاهی به تاریخ سلطه امپریالیسم به روشنی می توان دید که همواره جنگ افروزی از طریق مناقشات مرزی، قومی و مذهبی از راه و رسم های خبیثانه امپریالیست ها به سرکردگی امپریالیسم امریکا بوده است که گروه های مرتجع دو کشور را به جان یک دیگر انداخته و از قیل این معرکه سود های سرشاری برده اند. این امر حتی در مورد مردم یک سرزمینی که ممکن است دارای زبان یا آداب و رسوم متفاوتی باشند و از مذاهب مختلفی پیروی کنند نیز صادق هست. لازمه فروش بیش از ۷۵۹ میلیون دالر اسلحه امریکائی به کشور های دیگر در سال گذشته، همواره وجود و ادامه جنگ یا خطر وقوع جنگ بوده است تا میلیارد ها دالر از بودجه های کشور های درگیر که خود به نوبه از استثمار کارگران و زحمتکشان و یا از غارت منابع طبیعی و زیرزمینی آن کشور ها حاصل شده، به یغما برده شود. امپریالیست ها با انواع حيله ها، با دامن زدن و اهانت به مقدسات یک فرقه علیه فرقه دیگر، باعث نفاق و جنگ افروزی بین آن ها شده تا بتوانند به راحتی سلاح های مرگبار خود را به دو طرف منازعه و میان همسایگان آن ها به فروش برسانند.

در سال ۲۰۱۳، یعنی یک سال بعد از خروج سربازان امریکائی از عراق، وقتی مردم شهر حویجه در ناحیه انبار که عمدتاً سنی مذهب هستند، با الهام از تظاهرات در میدان تحریر در قاهره، پایتخت مصر، با چادر زدن در جاده اصلی شهر حویجه، مسیر حرکت کامیون هائی که محصولات وارداتی را به شهر بغداد می بردند، مسدود کردند تا بدین وسیله نارضایتی خود را به دولت دست نشانده نوری مالکی نشان داده باشند، در بیست و سوم اپریل ۲۰۱۳، ارتش و پولیس عراق، به بهانه کشته شدن یک پولیس راه و زخمی شدن چند تن دیگر از آن ها که در آن حادثه، اسلحه های

خود را هم از دست داده بودند ، تجمع معترضان را به رگبار گلوله بستند و چندین صد نفر را بیرحمانه به هلاکت رساندند. بعد از آن هم با به آتش کشیدن چادر ها ، به تجمع چهار ماهه مردم شهر خویجه پایان بخشیدند ، اما برای سه روز متوالی درگیری های مسلحانه ای بین نیروهای ارتشی و "شورشیان" صورت گرفت. قتل عام مردم شهر خویجه و کشتار بیرحمانه تظاهر کنندگان توسط ارتش و پولیس عراق ، نفرت و انزجار مردم آن نواحی از دولت دست نشاندۀ امریکا و ارتش دست ساز امپریالیسم اشغالگر در عراق را چندین برابر کرد.

علی رغم اشغال عراق و هزاران جنایت بزرگ و کوچک ارتش امریکا علیه مردم عراق ، زمانی که هنوز امریکائی ها نتوانسته بودند مقاومت علیه اشغالگری شان را در این کشور نابود کنند ، چندین خیزش مردمی در کشور های عربی اوج گرفتند که به بهار عربی معروف شدند. بعد از یورش مستقیم نظامی امپریالیست ها به لیبیا و متلاشی کردن رژیم دیکتاتوری قذافی نوبت به سوریه رسید. برای سرنگونی دیکتاتور سوریه و در خدمت به همین هدف، بار دیگر بنیادگرائی اسلامی به خدمت گرفته شده و به صحنه فرستاده شد. در همین راستا بود که دار و دسته های اسلام گرای تروریست از طریق عربستان ، قطر و امارات عربی و... تجهیز و به سوریه اعزام شدند. تا به کمک آن ها شعار "بشار اسد برو" متحقق گردد. این فرصتی بود برای رشد روز افزون داعش.

پنتاگون تحت پوشش ارائه کمک های نظامی به نیروهای به اصطلاح معتدل ارتش آزاد سوریه ، افراد داعش را که ملغمه ای از جنایت کار ترین و خطرناک ترین افراد سوریه ، عراق ، لیبیا و سایر کشور های عربی هستند ، با کمک مالی عربستان سعودی ، کویت و شیوخ امارات عربی ، در اردوگاه هایی در قطر ، اردن و ترکیه ، آموزش های نظامی می داد. بعد ها وقتی به دستور فرماندهان ارتش عراق ، سربازان عراقی در موصل با تسلیم شدن در مقابل داعش ، تمام وسائل نظامی و اسلحه های سبک و سنگین امریکائی خود را در اختیار داعشی ها قرار دادند ، دیگر به جای حمله های شبانه و قرار داشتن دشمن در تاریکی ، یک حکومتی اسلامی ، با ارتشی در خور آن با تانک و کامیون های نظامی ، با اسلحه های سبک و سنگین در سرزمین و قلمرو مشخصی ایجاد می شود که پرچم و هویت مشخص خاص خود را دارد. حال اگر سربازان عراقی بعد از تسلیم شدن به داعشی ها ، به طور دسته جمعی تیرباران می شوند، پنتاگون را چه باک! اگر جمعیت شهر های مختلفی در سوریه و عراق که پیرو مذاهبی به غیر از اسلام و هابی هستند ، یا کشته یا بی خانمان شده و به زنان شهر هایی که در کنترل داعش در می آیند ، تجاوز شده و آن ها را به عنوان کنیز به فروش می رسانند و داعشیان ، کودکان را هم چون گرگان هاری که در میان گله گوسفندان افتاده باشند ، از بین می برند ، پنتاگون را چه باک!

مدت ها قبل ، در جنگ سوریه ، داعشی ها از خود فلم های ویدیویی در اینترنت پخش می کردند که در آن ویدیو ها با بریدن سر سربازان اسپر سوریه ئی و یا خوردن قلب آن ها در جلو دوربین ، وحشیگری جنون آمیز خود را برای ایجاد ترس و وحشت در میان مردم نشان می دادند.

افرادی که به گروه داعشیان پیوسته اند ، در عراق ، عمدتاً از باقی ماندگان "ارتش بعثی صدام حسین" ، "القاعده" ئی های سابق و سنی هایی هستند که از زمان اشغال عراق ، هم توسط امریکا سرکوب شده و هم به دست رژیمی که توسط امریکا به قدرت رسیده است، مورد تعرض قرار گرفته اند. افراد این گروه تروریستی در سوریه هم عمدتاً از سنی هایی هستند که سالیان سال یا خود سرکوب شده اند و یا افراد خانواده شان توسط حافظ اسد و بعد ها به دستور پسرش بشار اسد ، سر به نیست شده اند. در لیبیا هم اراذل و اوباش و انگل های جامعه به عنوان بنیاد گرایان اسلامی که قبلاً توسط امریکا برای سقوط حکومت دیکتاتوری قذافی تمرین داده شده و مسلح شده بودند ، به خیل داعشی های جنایت کار پیوسته اند. مردم ما با کیفیت این نوع اراذل و اوباش آشنا هستند. آن ها به یاد دارند که در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) بعد از توافق امپریالیست ها بین خود و دار و دسته خمینی در کنفرانس گوادلوپ و با قبول سه شرط اصلی حفظ ارتش و

ادامه فروش نفت و سرکوب کمونیست ها و آزادیخواهان ، اجازه دادند که دار و دسته خمینی به قدرت برسند و از همین نوع ارادل و اوباش و لومین های جامعه بودند که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بنیان گذاری کردند.

داعشی های سوریه و عراق با بریدن سر دشمنان خود ، با کشتن کودکانی که از مذاهب دیگر هستند ، دست به آن چنان جنایات بی شماری زده اند که در تاریخ جدید بشریت کم سابقه بوده است. اعمال وحشی ترین جنایات هولناک همان چیزی بود که پنتاگون در واقع روی آن برای به وجود آمدن داعش حساب کرده است. آن ها با ایجاد رعب و وحشت ، نه تنها مردم شهر های مختلف در سوریه و عراق را آواره کشور های هم جوار کرده اند ، بلکه با ضبط فلم جنایات قسی القلبی که مرتکب می شوند و در اینترنت به نمایش می گذارند ، سعی می کنند تا سربازان امریکائی در دید همگان به عنوان "فرشتگان نجات" دیده شوند و همگان در چشم انتظار ورود آن ها به مثابه "ناجی زمانه" به سر ببرند. این درست همان چیزی است که نظریه پردازان پنتاگون به دنبال ایجاد آن تحت عنوان "بهبود روابط عمومی" ارتش امریکا با مردم محلی هستند.

تعجب آور نیست که همه سخنگویان امپریالیسم امریکا بر این امر متفق القول شده اند که مبارزه با داعش یک مبارزه طولانی مدت خواهد بود و جنگ پنتاگون با داعش نمی تواند فقط از طریق بمباران های هوایی موفقیت آمیز باشد بلکه به پیاده کردن سرباز با مقابله با این "شر" نیاز هست! چرا که از دید پرواز هواپیما های بمب افکن بی سرنشین ، نمی تواند به تنهایی جوابگوی ریخت و پاش های چندین صد میلیارد دالری پنتاگون برای خرید آخرین و مدرن ترین تجهیزات نظامی برای ارتش امریکا باشد. به همین دلیل هم از حزب دموکرات - لئون پانه تا - وزیر سابق دفاع معتقد است که جنگ با داعش ، دامنه ای سی ساله خواهد داشت و می تواند به کشورهای دیگر مانند لیبیا ، نیجریه ، سومالی و یمن کشیده شود. هنری کیسینجر - وزیر سابق امور خارجه - معتقد است که برای از بین بردن ساختار داعش و نه پخش کردن افراد آن به مناطق مختلف ، به سربازان ارتش امریکا نیاز هست. از حزب جمهوری خواهان ، سناتور ایالت آریزونا - جان مک کین که به زودی رئیس کمیته با نفوذ "نیروهای مسلح" در سنا خواهد شد ، کمیته ای که چند صد میلیارد دالر بودجه سالانه وزارت دفاع و نیروهای نظامی را تعیین می کند ، خواهان فرستادن سربازان چکمه پوش امریکائی به منطقه برای "شکست" داعش می باشد. بدون شک این سناتور مجری برنامه های پنتاگون را می توان از جمله دست های نامرئی دانست که پشت سر داعش قرار دارند. دفتر سناتور مک کین بار ها مجبور شده است که در مورد عکس هایی که از او در اینترنت پخش شده اند که در سفر های متعدد او به منطقه و در نشست و برخاست هایی که وی با نیرو های ضد بشار اسد به منظور مسلح کردن آن ها گرفته ، توضیح بدهد که فلان کسی که در عکس دیده می شود و یکی از کسانی است که در کنار مک کین ایستاده اند ، به داعش نپیوسته و از رهبران داعشی نیست!

لئون پانه تا ها ، هنری کیسینجر ها ، جان مک کین ها و دیگر صاحب نظران امپریالیسم امریکا ، طبق برنامه از پیش ریخته شده پنتاگون ، افکار عمومی را برای یک جنگ طولانی مدت بین ارتش امریکا با داعشی ها آماده می کنند. با وجود این همه کشتار و جنایات داعشی ها از مردم بی گناه ، پنتاگون اجازه می دهد تا داعشیان آدم خوار ، سر فرصت ، چنگ و دندان خونین خود را بیشتر در قلب سوریه و عراق فرو بکنند و با سر بریدن ها ، با به رگبار گلوله بستن ناگهانی مردم بی گناهی که در خیابان ها و اتومبیل ها در حال حرکت هستند ، با اعدام های دسته جمعی بیابانی ، با پرتاب کردن اسیرانی که دستشان از پشت بسته شده از بالای کوه های سنگی به پائین ، آن چنان محیط ترس و وحشتی ایجاد بکنند که وقتی سربازان امریکائی به سرزمین آن ها وارد می شوند ، به آن ها نه به عنوان سربازان اشغالگر خارجی بلکه به عنوان ناجیان دلسوز و فرشتگان نجات دهنده نگاه کرده بشود. به واقع این واقعیات دلائل شکل گیری و رشد داعش را روشن می سازد و نه تبلیغات دروغین ماشین تبلیغاتی امپریالیست ها که به هر وسیله ای متوسل می شوند تا نقش خود را در رشد و گسترش بنیادگرای اسلامی و داعش لاپوشانی نمایند.

اما در پیشبرد برنامه ها و مقاصد شوم امپریالیست ها در منطقه ، محاسبات پنتاگون با مقاومت و مبارزه پیش بینی نشده زنان و مردان مبارز و دلیر در کوبانی ، به هم ریخته شد. آن ها امیدوار بودند که کوبانی هم همچون موصل ، تلعفر ، سامره ، سعدیه و تکریت سریعاً سقوط کرده تا در کنترل و جزء قلمرو داعشی ها در بیاید. ولی مقاومت دلیرانه و قهرمانانه مبارزان کُرد ، به خصوص زنان مسلح و شیردل کُرد در دفاع از کوبانی ، باعث افشای نقش و رسوائی رابطه کشور هائی همچون ترکیه با داعشیان شد و دست امپریالیسم امریکا به عنوان سرکرده گروه شصت و دو کشوری ائتلافی در به اصطلاح مبارزه با داعشیان را رو نمود. فریاد کوبانی ، کوبانی در سراسر جهان ، باعث دلگرمی همه خلق هائی شد که به عینه دیدند که بدون چشم داشت به دست قدرت های امپریالیستی و تنها با اتکاء به مبارزه مسلحانه نیروهای مردمی ، می توان با سیاه ترین ارتجاع جنگید و تسلیم آن نشد. حتی اگر کوبانی در آینده نزدیک سقوط هم بکند ، هنوز توانسته است با مقاومت حماسه آفرین خود در مقابل نیروهای ددمنش داعشی ، پیام خود را به گوش جهانیان رسانده باشد و این برای مردم کوبانی پیروزی محسوب می شود.

بیست و یکم نومبر ۲۰۱۴

### زیرنویس ها:

1) (Learning to Eat Soup with a Knife: Counterinsurgency Lessons from Malaya and Vietnam

مالایا کشوری است که بعد ها به شبه جزیره مالیزیا تغییر نام داد. مالایا دارای معادن غنی فلز قلع (حلبی) و جنگل های درختی که از شیرۀ آن لاستیک گرفته می شود ، بود. ارتش انگلستان در مبارزه و سرکوب وحشیانه چریک های کمونیست مالیزیا (ارتش آزادیبخش ملی مالایا) در مستعمرۀ آن زمان خود به نام مالایا (۱۹۴۶ - ۱۹۶۰) از شیوه های "ضد شورشی"ی استفاده کرده بود که با "توافقنامه بین المللی ژنو" متضاد بود.

The U.S. Army/Marine Corps Counterinsurgency Field Manual (2)

<http://www.press.uchicago.edu/Misc/Chicago/841519foreword.html>

3) (Knife Fights: A Memoir of Modern War in Theory and Practice